

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به صحت و فساد عرض کردیم در ضمن این بحث در مصادر اهل سنت مباحث دیگری هم مطرح شده که حالا با اجمال و تفصیل در کلمات اصحاب ما بعضی هایش آمده و بعضی هایش هم نیامده، برای توضیح مطلب و مخصوصا روشن شدن حدود بحث در کلمات اصحاب گفتیم یک مقدار، آن هم نه در حد این که مجموعا چی گفتند جمیعا، متعرض کلمات عامه شدیم، مسئله دیگری که ایشان با صفحه ۲۵۵ شروع کرده بحث این که آیا فرق است بین اجزاء و صحت چون بحث از صحت و بطلان بود یا نه؟ عرض شد که این مطلب را در خلال کلمات مرحوم نائینی هم دیدیم، ایشان اجزاء را غیر از صحت حساب کردند و یک تحلیلی هم به عنوان اصولی مرحوم نائینی ارائه دادند که اگر در جایی عنوان اجزاء آمد و صحیح به این معنای اصطلاحی نبود ما در آن جا باید یک توجیهی بکنیم، یک تاویلی بکنیم و حاصل توجیه این است که یا معتقد بشویم این جا امر عوض شده، امر دیگری شده و این طبق این امر جدید است پس اجزا یعنی صحیح بودن طبق امر جدید یا قائل به این بشویم که شارع مقدس این جا امثال واقع نیست، عمل صحیح نیست، امثال نیست لکن این را قبول کرده به جای صحیح، به منزله امثال، این توجیه مرحوم نائینی.

بعد ایشان در این کتاب بحرال محیط متعرض این نکته شده البته خب نه مرحوم نائینی از ایشان گرفته و نه مطلع بوده، ایشان می گوید و عسر علی بعضهم الفرق بین الاجزاء و الصحة و لیس كذلك فإن الاجزاء اعم، تعبیر خوبی دارد که اجزاء اعم از صحت است، مرحوم نائینی می فرماید اجزاء چنین است.

وجه اهمیتش را ببینید:

و يختصّ الإجزاء بالعبادات فلا معنى له في المعاملات

در باب معاملات اجزاء دیگه معنا ندارد، من دیگه قبل از این که وارد کلام ایشان بشوم یک روایتی بود آن روز مال ابن بکیر، فی وبر ما لا یوکل لحمه، یادم رفت در بحث کامل خوانده بشود کامل نخواندیم، روز بعدش هم چون بحث تمام شده بود نکته روایت همان مقدار بود که خوانده بودیم، اگر آقایان دارند یک دفعه این روایت را بگویند چون این نکته ای دارد که این نکته اش به درد خور است این نکته اش را من بگویم چون یادم رفت، البته مربوط به درس ما نیست اما چون نکته لطیفی است به هر حال آنجا، اگر زحمتتان نیست بیارید، کل شیء فالصلوة فی شعره و وبره، کلمه وبره، تا من این جا را، یکیش این است که یختص الاجزاء بالعبادات فلا معنی له فی المعاملات، ببینید انصاف قصه این مطلبی را که این جا ایشان مطرح کردند یا نائینی، ما با ارتکاز خودمان حتی ارتکاز عرف عام وقتی در روایت می گویم یجزی، هذا یجزی عن ذاک یا هذا لا یجزی عن مثلاً اثنین، انصافاً احساس می کنیم یک حال استثنائی است یعنی حال جدیدی است، این که می گوید یجزی یعنی اصل اولی کانما این نبوده که این درست باشد، یک چیز این جوری را احساس می کنید

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر، قال: سأل زُرارة أبا عبد الله (ع) عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّغَالِبِ وَالْفَنَكِ وَالسَّنْجَابِ وَغَيْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ، فَأَخْرَجَ كِتَاباً زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرٍ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٌ أَكُلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَشَعْرِهِ وَجِلْدِهِ وَبَوْلِهِ وَرَوْثِهِ وَأَلْبَانِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدَةٌ لَا تُقْبَلُ تِلْكَ الصَّلَاةُ حَتَّى تُصَلِّيَ فِي غَيْرِهِ

آیت الله مددی: او یصلی فی غیرها.

یکی از حضار: مِمَّا أَحَلَّ اللَّهُ أَكُلَهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ

آیت الله مددی: خیلی عجیب است، این را آن روز شرح دادیم، محل کلام ما همین مقدار بود که شرح دادیم، یا زراره هذا کلام رسول

الله

یکی از حضار: هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَاحْفَظْ ذَلِكَ، يَا زُرَّارَةُ.

آیت الله مددی: خیلی تاکید می کنند که این عین عبارت رسول الله است

یکی از حضار: فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.

این را عرض کردیم این به عنوان مفهوم حدیث رسول الله است یعنی آن سنت قولی رسول الله را امام مفهومش را می فرماید چون در آن سنت حرام اكله بود در این جا حلال اكله، این به عنوان مفهوم، آن وقت ما عرض کردیم ممکن است مفهوم وصف باشد یا چون قضیه شبیه قضیه شرطیه است مفهوم شرط باشد، توضیحش گذشت.

یکی از حضار: و إن كان مما يؤكل لحمه فالصلوة في ویره

آیت الله مددی: و این دقت را امام علیه السلام فرمودند، اول متن کلام پیغمبر بعد آن چه که استظهار می شود به اصطلاح اصولی ها دلالت غیر منتظم، بعضی هایشان دلالت بالملازمة می گویند، انواع صحبت ها هست، ما عرض کردیم در باب مفهوم اثبات مفهوم را به پنج وجه برگردانیم، حالا در کلمات متقدمین و متاخرین اصحاب ما به این وضوح نیامده، مجموع کلماتی که اهل سنت و شیعه در باب مفهوم گفتند مثل مفهوم شرط به پنج وجه برگردانیم، البته الان خیلی هایش به آن دلالت بالملازمة می گویند، معلوم نیست، اهل سنت دلالت غیر منتظم و منتظم به اصطلاح

یکی از حضار: وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْهُ جَائِزَةٌ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ ذَكِيٌّ قَدْ ذَكَاهُ الذَّبْحُ

آیت الله مددی: ذابح

یکی از حضار: ذبح نوشته

آیت الله مددی: بله ذابح دارد

یکی از حضار: فَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ نُهِيتَ عَنْ أَكْلِهِ وَ حَرَّمَ عَلَيْكَ أَكْلَهُ فَالصَّلَاةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدَةٌ ذَكَاهُ الذَّبْحُ أَوْ لَمْ يُذَكَّ

آیت الله مددی: ذكاه الذابح، نسخه ذابح نیست؟ من جامع الاحادیث دیدم ذابح نوشته بود، ذكاه الذابح، ذبح دارد؟ از کافی نقل کردید؟

الان از خود کافی نقل کردید؟ به هر حال من خیال می کردم کلمه ذابح است، حالا خب ذبح خواندند، دقت بکنید این متن روایت خیلی

عجیب است، و إن كان غير ذلك مما نُهِيتَ عَنْ أَكْلِهِ، این درست نیست و إن ذكاه، خب اگر این حرام است دیگه تذکيه معنا ندارد.

.....

من این توضیح را می گویم چون بعدا در یکی از تنبیهات هم خواهد آمد اصالة عدم تذکيه، الان مشهور بین اصحاب ما این است که تذکيه مجموعه اموری است یعنی تذکيه عبارت از این است که آن گوسفند، آن حیوان قابل تذکيه باشد، قابلیت داشته باشد، ذابح مسلمان باشد، بآلة من حدید باشد، بسم الله بگوید، این کلمه ذکّی به معنای طیب است، به معنای خوشگوار، گوارا بودن، خوش بو بودن، طاهر بودن، پاک بودن، یعنی به اصطلاح شارع یک تصرفی کرده که اگر حیوان با این شرائط کشته شد آن وقت مذکی می شود که إلا ما ذکیتم در آیهی مبارکه باشد.

اگر یاد آقایان باشد من سابقا هم متعرض شدم چون دیدم این روایت خوانده شد این در ذهنتان باشد، من فکر می کنم از این روایت استفاده بشود که تذکيه یعنی سر بریدن نه این مجموعهی امور، مجموعه امور مهم نیست، ذکاه الذبح یعنی ذبح او را مذکی کرده یا نکرده؟ یعنی سرش را بریدند، بعد از سر بریدن این آن را پاک کرده یا نه؟ یعنی تذکيه بمعنای پاکی یا خوشبوئی عبارت از یک مجموعه ای نیست که پیدا می شود، دقت بکنید! تذکيه فقط سر بریدن است پس بنابراین اگر بگوییم تذکيه یا پاک شدن این تذکيه یا پاک شدن به لحاظ خروج خون از بدن حیوان است کانما استفاده می شود که خون منشا فساد است، مادام خون در بدن حیوان هست این حیوان فاسد است خورده نمی شود، استفاده نمی شود، اگر این خون از او خارج شد آن وقت این قابل استفاده می شود چون این ذیل را دقت بکنید

یکی از حضار: فإن کان مما یوکل لحمه فالصلوة فی وبرة

آیت الله مددی: نه آخر آخر، ذکاه الذبح، نیم سطر قبل از این

یکی از حضار: و إن کان غیر ذلک مما قد نهیت

آیت الله مددی: ببینید و إن کان غیر ذلک مما قد نهیت عن اكله، خب اگر حرام باشد دیگه اصلا تذکيه در آن متصور نیست یعنی قابلیت ندارد، این ذکاه الذبح یعنی چی؟ چون الان در کلمات اصحاب ما این خیلی اثر دارد در اجرای اصل، در کلمات اصحاب ما تذکيه را مجموعه امور گرفتند، یک حالتی است که از مجموعه که آن مجموعه امور به همین ترتیبی که عرض کردم اولاً باید خود

.....

حیوان قابل تذکيه باشد مثل سگ و خوک و این ها نباشد یا مثل منهي الاكل نباشد، ثانيا باید بآلة من حديد مسميا، مستقبلا للقبلة، من ذابح مسلم، از این مجموعه تذکيه يعنى طهارت پیدا می شود، این گوشت پاک می شود، طيب می شود، طاهر می شود، از این روایت چیز دیگری در می آید، دقت کردید؟ می گوید اگر حیوان حرام گوشت است نهیت عن اكله خب اگر حرام گوشت است قابلیت ندارد که، ذکاه الذبح أم لا دیگه يعنى چی؟ این ذکاه يعنى چی؟ این را آقایان چون تمسک بهش نکردند لذا گفتم امروز خوانده بشود یک نکته ای است که هم در فقه و هم در اصول و در همه علوم گاهی نکاتی وجود دارد که به این زودی پیدا نمی شود، من آن روز در ذهنم بود که بخوانم، یادم رفت و امروز صبح یادم آمد گفتم عجب من این روایت ذکاه الذابح يعنى روایت را خواندیم، این چون آخرش به ما مربوط نمی شد، الانش هم به ما مربوط نیست، اگر این ذیل روایت را قبول بکنیم نکته عجیبی است که معلوم می شود امام صادق سلام الله عليه اصلا تذکيه را عبارت از ذبح می دانند نه آن شروط دیگر، بآلة من حديد، مسميا، مستقبلا،

پرسش: يعنى فقط تکلیفی است؟

آیت الله مددی: نه اصلا معلوم می شود که تذکيه امر بسیطی است، سر حیوان را یک جوری ببرند که خونس بیرون بیاید مخصوصا در آیات دیگه موقوذه و نطیحه و این ها چون در آن قسم حیوان ها، منخنقه، اگر حیوان را خفه می کردند خونس، این که إلا ما ذکیتم اگر این روایت امام صادق هم تفسیر إلا ما ذکیتم بدانیم، إلا ما ذکیتم را تفسیر آیه بگیریم، دقت می کنید؟ پس این معنایش این است که چون در آیات دیگه هم دارد منخنقه و موقوذه و نطیحه مثلا با یک گوسفند دیگه شاخ به شاخ شدند یکیش کشته شده، نطیحه این است، شاخ به شاخ، این کانما مذکی نیست يعنى چون خونس کامل بیرون نیامده یا منخنقه آنی که خفه اش کردند، گرفتند خفه کردند يعنى کانما در ذهن این ها این بوده که تذکيه عبارت از جوری حیوان را سر ببرند که خونس بیرون بیاید، آن قابلیت محل و ذابح مسلم و بآلة من حديد، این ها احکام دیگری است که شارع بهش اضافه کرده، آن وقت اگر این باشد معلوم می شود اصل تذکيه این بوده، اصلا تذکيه يعنى این، لذا اگر شما در هر گوشتی شک کردید اصالة عدم تذکيه جاری می شود دیگه، مشکلات آقایان پیش

نمی آید چون شک می کنید سرش بریده شد یا نه خب اصل عدمش است. این که دیگه حالا اصالة عدم تذکيه اثبات میته نمی کند،

این بحثی که آقای خوئی مطرح فرمودند، قبل از آقای خوئی هم مطرح شده به شکل دیگری، حالا ایشان به این شکل.

این مطالب هم خودبخود منتفی می شود، خوب دقت بکنید می گوید اگر گوشتش حرام است در این نمی شود نماز خواند، ذکاه الذبح

این ذکاه یعنی چی؟ غیر از این معنا ندارد یعنی سرش را برید یا نبرید و إلا اگر که حرام است اصلا قابلیت محل ندارد، اصل اولیش

قابلیت محل است، آن بقیه بعدش است، اصلا این قابلیت محل ندارد، چطور ممکن است ذکاه الذبح لذا این، حالا می گویم مگر بگوئیم

حمل بر تقیه بکنیم، و إلا انصافش اگر این روایت تمام باشد چون بعضی از اهل سنت هم معتقدند اگر سگ را مثلا سرش را بریدند و

پوستش را دباغی کرد ند می شود نماز خواند، فتوایی را از ابوحنیفه در باب پوست سگ نقل می کنند اگر دباغی بشود با این که

سگ حرام گوشت است یعنی این در ذهنشان این را می خواهند استفاده بکنند که تذکيه یعنی سر بریدن، خوب دقت بکنید، این چون

در وجدان انسانی بود که منشأ عفونت در حیوان خونس است، پاک کردنش این است که این خون بیرون بیاید، خوب دقت بکنید، نه

پاک کردن با این پنج تاست، قابلیت محل و چهار تای دیگه، این را من یادم رفت آن روز بگویم، چون روایت تا این جا رسیدیم وقت

تمام شد گفتم فردا یک توضیحی می دهم، البته مربوط به بحث ما نیست، مربوط به صحت و بطلان هم نیست لکن امروز دیدم که

من نگفتم، این نکته را دیدم چون این فراموش می شود چون ندیدم کس دیگری هم بهش تمسک بکند مگر بگوئیم حدیث را حمل بر

تقیه بکنیم و إلا انصافش از این حدیث یک فائده خیلی مهمی در می آید

پرسش: در مورد حیوانات حرام گوشت نمی تواند باشد؟

آیت الله مددی: فرق نمی کند

پرسش: حیوانات را اجازه دادند تذکيه بشود امام می فرمایند ولو که با آلت حدید باشد

آیت الله مددی: اصلا قابلیت ندارد که، برای پوستش مثلا یا گوشتش؟ یعنی مثلا همین حیوان حرام گوشت را هم رو به قبله سر ببریم

و بسم الله، خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است، این می گوید که این ذبح و سر بریدن تذکيه اش بکند یا نکند، این را من گفتم

.....

کمی روش فکر بکنید این اگر بشود خیلی مهم است که در بیاید تذکیر فقط سر بردن است و می دانید در قوانین مغول که مدت ها هم در ایران حاکم بود مسلمان ها یواشکی در خانه ها می رفتند گوسفند می کشتند و اگر هم می فهمیدند جلویش را می گرفتند. تذکیر پیش مغول به این شکل بود که مثلا گوسفند را روی چهار پایش می ایستادند با چاقو در آن واحد از زیر گلویش می زدند تا پایین شکمش که تمام دل و قلوه و همه با خون هر چه بود یک دفعه ریخته می شد، این یک دفعه ریخته شدن تذکیر اش می کرد، تذکیر شان این جوری بود، در مغول ها تذکیر به این صورت بود. این معلوم می شود که اساسا در ذهنشان این بوده که تذکیر یعنی خروج خون به طور کامل، یعنی یک امر تکوینی است ربطی به آله من حدید، مسمیا، مستقبلا، این روایت را من آن روز یادم رفت توضیحش بدهم روش فکر بکنید لطیف است چون ندیدم کسی متعرض بشود، امروز صبح یادم رفت که یکمی هم آلازیر گرفتیم گفتم فردا یک توضیحی می دهم، این توضیحی بود که چند روز پیش گذشت، مال بحث امروز نیست.

پرسش: در آن صورت این ها جز سنن می شود و اصل همین خروج خون جز

آیت الله مددی: تذکیر حقیقتش این است، آن وقت بر این تذکیر شرائطی را پیغمبر بر اش قرار داده که این جز سنن پیغمبر، رو به قبله باشد و فلان باشد لذا اگر فرض کنید سنن احراز نشد بگوئیم اشکال ندارد، مثلا الان شما می گوئید تذکیر این است، خب اهل سنت عده ایشان اصلا متروک التسمیه عمدا را هم می گوید می شود خورد، عده ایشان آله من حدید را معتبر نمی دانند، عده ایشان استقبال، ذابح مسلم را معتبر، خب شما اصلا فتوایشان این است که معتبر نیست، وقتی نیست شما الان در کشور های اهل سنت غذا هایشان را می خورید، بیاییم بگوئیم چون این ها جز سنن بوده پیغمبر یک تسامحی دادند به این مقدار مادام یقین ندارید تذکیر جاری نشده یعنی این شرائط چهارگانه، اگر یقین دارید دیدید که این سنی جلوی شما بسم الله نگفت خب نخورید اما مادام یقین ندارید از سوق مسلمین می شود استفاده کرد. روشن؟ چون یکی از مشکلات این است که این ها خیلی ها اصلا فتوایشان با ما فرق می کند، وقتی فتوا فرق می کند شما سوق مسلم را چطور جاری می کنید؟ این ید مسلم که خب آن که فتواش با ما فرق می کند، آن وقت این جور معنا بکنیم دیگه معنایش، من به ذهنم می آید این جور معنایش بکنیم چون این ها سنن بودند إلا ما ذکرتم آن تذکیر عبارت از،

این بعد ما ذکاه الذبح چون وقتی حرام گوشت است نمی شود توش نماز خواند، اصلاً باطل است، تذکيه هم تاثیر ندارد، سر بریدنش هم تاثیر ندارد مگر بگوئیم ذکاه الذبح مال امام نباشد، مدرج باشد یا شبهه تقیید، چون شبیه این را اهل سنت دارند که حتی اگر سگ را تذکيه کردیم سرش را بردیم نه این که خودش بمیرد، می شود استفاده کرد از جلدش و از پوستش می شود استفاده کرد، نجس نیست، مانع نماز هم نیست، حالا به هر حال این نکته را ما عرض کردیم این را یادداشت بکنید تا بعد در آن فکر بکنید.

بعد ایشان می گوید و لیس کذلک، برگردیم بحث خودمان، این بین پرانتز بود، چون نکته لطیفی بود حیثم آمد که گفته نشود

فإنَّ الأجزاء أعمّ

این مطلب ایشان را ببینید، دقت بکنید، انصافاً وقتی انسان به خودش فکر می کند حس می کند این طور است، نه اعم به لحاظ معاملات، انصافاً مثلاً أ يُجزى ذلک، این أ يُجزى کانما سوال ما این است که مثلاً این مشکل دارد یعنی مواردی که مشکل دارد سوال می کنند أ يُجزى، این مجزی هست یا نه؟ معلوم می شود اجزاء جایی بکار برده می شود که شک دارد آیا این کفایت می کند.

مرحوم نائینی حل قصه را این جوری کرد چون ممکن است اجزاء تابع دو نکته دیگه باشد یکی صحت باشد دو نکته دیگر هم دارد، یکی این که امر عوض شده باشد، مثل این که نماز خواند بعد فهمید فاتحه را نخوانده، امام می فرماید صحت، اجزاء ذلک، درست است یا فامضه کما هو، چرا؟ چون ممکن است بگوئیم برای کسی که ناسی است اصلاً امر به فاتحه ساقط می شود، نماز نه جزئی می شود، اصلاً امر عوض شده، کسی که ناسی باشد، ساهی باشد، جاهل باشد اصلاً امر از ده جزء می شود به نه جزء، یا بگوئیم مراد امام سلام الله علیه این است که این عمل با این که ناقص است و فاسد است لکن و امتثال نیست شارع آن را امتثال حساب کرده، این تاویل مرحوم نائینی است، سعی کردند به اصطلاح ما قانونیش بکنند.

بعد ایشان می فرمایند نه، اولاً اجزاء را ایشان می گوید در عبادات است، فلا معنی له فی المعاملات و یختص بالعبادة التي وقوعها بحیث یترتب علیه أثرها أو لا یترتّب

تازه در عبادات، حالا آن جایی که امر هست آن جایی که دارای اجزاء و شرائط است اگر اجزاء و شرائط باشند این درست است، این یترتب علیها اثرها او لا یترتب، اجزاء می خواهد بگوید اثر این شبیه کلام نائینی است اما نائینی دقیق تر بیان کرده، کالصلوة و الصیام،

گاهی می گوید یک امری مابین وجود و عدم است، اگر مابین وجود و عدم شد دیگه اجزاء آن جا معنا ندارد

فأما ما يقع على وجه واحد فلا يوصف به

این را نمی گویند توش اجزاء مجزی است، مجزی را جایی می گویند که قابلیت اتصاف به صحت و فساد دارد

كمعرفة الله و ردّ الوديعة و يختصّ أيضا بالمطلوب؛ أعمّ من الواجب و المندوب

یک فرق دیگه، البته عرض کردم مرحوم نائینی چون این کتاب ها را ندیده این فروق را نگذاشته اما تحلیل دیگری فرمودند

و قيل: يختصّ بالواجب، لا يقال في المندوب: إنّه مجزئ أو غير مجزئ

بعد می گوید نه چون در بعضی از مندوبات هم آمده، دیگه وارد بحثش کلیش نمی شویم. پس این بحثی را که در این جا مطرح شده

که آیا اجزاء به معنای صحت است یا اعم از صحت است؟ آن که در عبادات و معاملات باشد آن باید نگاه بشود، مراجعه بشود صدق

شده یا نه؟ اما این آثار دیگری که گفته عرض کردیم انصافا قابل تامل هست که حالا بعد در آخرش هم متعرض می شویم.

ایشان بعد وارد مسئله جائز شده به مناسبت اجزاء که جائز چیست که این بحث را ما وارد نمی شویم چون ربطی به ما ندارد. بعد وارد

بحث دیگری شده که این بحث خیلی مهم است انصافا این بحث ارزش دارد که در مقابل صحیح باطل و فاسد است یا نه؟ مشهور بین

علما من جمله علمای شیعه ف رقی بین فاسد و باطل نیست، فاسد و باطل یکی است لکن به احناف نسبت داده شده که فاسد غیر از

باطل است، این یکی از اختلاف های اساسی است یعنی یک مسئله اساسی است که در فقه اثرگذار شده، اصلا اصلش هم چون از فقه

بوده، این در فقه اثرگذاری شود، حالا یادم رفت که امروز باز این مجله احکام عدلیه که در ترکیه بود، ترکیه عثمانی، به نظرم آن جا

حالا اگر نگاه بکنید فاسد را با باطل دو تا گرفته، از سابق دیدم شاید چند سال پیش لکن چون اعتماد به ذاکره مدتی است نمی کنم دو

مرتبه باید مراجعه بکنم، فکر می کنم چون او هم حنفی است، آن مجله احکام فقه حنفی هاست، عرض کردم این مجله سال ها بلکه

شاید چند قرن در ترکیه به عنوان معیار احکام مدنی بود و قشنگ هم نوشته انصافا بینی و بین الله سعی کرده احکام شریعت را به صورت متون قانونی در بیاورد، بند یک و بند دو و ماده یک و همین جور ماده ماده اش کرده، خیلی قشنگ است، کار خوبی هم هست، ما هم شبیه به آن می نوشتیم و همه را هم از شریعت گرفته، از فقه احناف نوشته و در مقدمه اش هم یک عده از قواعد کلی که یک روزی هم این جا خواندیم، آوردیم این جا خواندیم مثلا استصحاب، چند ماده مقدمه اش استصحاب است، سه چهار ماده اش استصحاب است لکن به تعبیر مختلف، و توضیح هم دادیم که مرحوم آقای کاشف الغطا نوشته تمام این ها استصحاب است و توضیح دادیم که نه حق با اوست، بعضی هایش استصحاب است و بعضی هایش نیست، این طور نیست که همه اش استصحاب باشد، چون در همین بحث خودمان متعرض شدیم برای یادآوری عرض کردم. انصافا کتاب روی تفکرات خودشان است، انصافا جمع و جور درست کردند.

علی ای حال در ذهنم این است، حالا اگر هست المجله یا تحریر، چون تحریر مرحوم آقای کاشف الغطاء همه مواد را ندارد، بعضی هایش را توضیح داده، مرادش هم از تحریر آرای شیعه را هم توش آورده در مقابل آن ها آرای ما را هم ذکر کرده و إلا خود آن ها شرح دارند، شرح های مفصلی هم دارند.

خدمتتان عرض کنم

یکی از حضار: تعبیر فاسد و باطل هست ولی با هم دیگه نه

آیت الله مددی: نه یک جای دیگه در مقابل صحت، فاسد چیست باطل چیست تعریف این دو تا، الفاسد هو، یا الباطل ما هو، به ذهنم الان عرض می کنم چون خیلی قبل من دیدم، به ذهنم این است که، البته در متون بعضی از این قانونگذار های جدید عرب هم این بحث را دارند، به نظرم در نظرية العدل سمهودی هم بحث مفصلی راجع به صحت و فساد، فساد و بطلان دارد که آیا فساد و بطلان یکی است یا نه، به نظرم، باز هم می گویم چون خیلی یکم روی حافظه ام خیلی اعتماد نمی کنم یعنی خواندم و اصلا دیدم، شاید یک مقدارش هم در همین بحث به مناسبتی آوردم

یکی از حضار: البیع الفاسد هو المشروع أصلاً لا وصفاً؛

آیت الله مددی: همین، هو البیع المشروع اصلاً لا وصفاً. این فرق بین فاسد و باطل است، الباطل هو الغير المشروع اصلاً و الفاسد ما هو

المشروع اصلاً لا وصفاً، این که گفتیم، من گفتم در این کتاب ها دیدم

یکی از حضار: البیع الباطل ما لا یصح أصلاً

آیت الله مددی: احسنت، دقت کردید؟ این دو تا را با هم، روشن شد؟ این ها آمدند این جوری فرق گذاشتند؟ ما لا یصح اصلاً این

باطل، ما لا یصح وصفاً این فاسد، اصلاً صح، آن وقت این مثالش را کجا زدند؟ در مثل بیع ربوی مثلاً اگر انسان برود یک انسان را

بفروشد این باطل است، اصلاً درست نیست، با هیچی هم درست نمی شود اما اگر بیع ربوی کرد فرض کنید من باب مثال ده کیلو

گندم را به دوازده کیلو گندم فروخت، ایشان می گوید با وصف ربا باطل است، خوب دقت بکنید، نه اصل بیع باطل است، و لذا ده

کیلو به ازای ده کیلو قرار می دهد، دو کیلوش باطل است، این دو کیلویی که خراب می کند این ربا درست کرده، ملتفت شدید؟ این

خودش هم اصلاً سوال است، اصلاً در فقه مطرح است که اگر کسی ده من گندم را به دوازده من فروخت که این رباست دیگه، البته

الان که ما می گوییم دوازده به ده من این در ربای نقد است، من توضیحاتش را عرض کردم گفته شده آنی که در قرآن است ربا

الفضل، این اصطلاح فقهی است یا ربا نسیئة، ربا الفضل یا ربا النسیئة مثلاً ده تومن بهش بدهد که بعد از یک ماه مثلاً پانزده تومان

برگرداند، خوب دقت بکنید چون این از جاهای خیلی حساس رباست، این ربای فضل که در قرآن آمده به جمیع انواعش حرام است،

می خواهد مکیل باشد، می خواهد موزون باشد، می خواهد معدود باشد مثل تخم مرغ در آن زمان، یا پول، پول هم جز معدود حساب

کردند مخصوصاً زمان ما، پول، این ها معدود است، مثلاً بگویند ده تا تخم مرغ می دهیم بعد از یک ماه پانزده تا تخم مرغ برگردان، این

به جمیع اقسامش باطل است و این به حرمت کتاب است، حرم الربا این است، یکی دیگه هم پیغمبر اکرم که ما توضیحاتش را مفصل

دادیم کیفیت سنت در پیغمبر، پیغمبر اکرم بعضی از چیزها را ملحق به ربا کردند، عرض کردیم در باب محرمات دو تا تفسیر می شود

براش کرد در سنن پیغمبر، یکی این که این ها مقدمه آن حرامند، اگر این کار را کردید شما باید حرام انجام بدهید، پیغمبر نهی کرده

باشد. یکی این که این ها هم همان حرامند شما خبر ندارید، پیغمبر کشف کرده باشد مثلاً کل قرض یجرّ إلى منفعة فهو ربا، اگر شما با این که قرض غیر از رباست لکن می گوید مادام توش پول قرار دارد، یک منفعتی قرار بدهید این تبدیل به ربامی شود، این دو احتمال دارد، ما توضیحاتش را دادیم، در باب واجبات سنن پیغمبر را یک جور معنا کردیم، در باب محرمات سنن پیغمبر را جور دیگر معنا کردیم، در باب محرمات این طور است یا اگر شما قرض دادید با منفعت شما را به ربا می کشاند یا این که این واقعا رباست شما اسمش را قرض گذاشتید، این حقیقتا رباست، ما ها نمی دانستیم کشفه عنه الشارع مثل الفقاع خمرٌ مجهولٌ در بعضی از عبارات، این هم یکی از مسائل مهم در باب سنن پیغمبر است، آن وقت پیغمبر اکرم از مواردی که جز ربا قرار دادند کل قرض یجرّ منفعةً این را ربا قرار دادند، نقد هم در خصوص مکیل و موزون ربا قرار دادند، خوب دقت بکنید! لذا ربای نقد مطلق نیست، ربای فضل، ربا الفضل یا ربای نسیئة این مطلق است، خوب دقت بکنید، آن مطلق است یعنی مکیل باشد یا موزون باشد اما در ربای نقد، این که در روایت آمده یداً بید، این یداً بید را دست به دست معنا نکنید، بگویید نقداً، یداً بید یعنی نقداً، این اصطلاح است، اصطلاح عرفی است، حضرت فرمودند در مکیل و موزون یداً بید نمی شود با زیاده، لذا اسم این شده ربائی که به سنت پیغمبر حرام است، این ربایی که به سنت حرام است این است، این که الان در فتاوی عده ای از معاصرین هست که اگر، الان در ایران رسم شده که مثلاً هزار تومانی نو را به هزار و پنجاه تومان مثلاً می فروشند، گفتند این اگر نقد باشد اشکال ندارد، چون معدود گرفتند، اسکناس را معدود گرفتند، ربای نقد مثل ربای ف ضل مطلق نیست، ربای فضل مطلق است، روشن؟ چون یکی از مواردی است که حتی به ابن عباس نسبت داده شده که ایشان ربای نقد را حرام نمی دانست، در سنن اختلاف می شود اما در فرائض غالباً نمی شود، ببینید دقت بکنید، این اسمش ربای نقد است، ربای نقد به سنن رسول الله است، خود قرآن ربای نقد را نمی گیرد، آن وقت این سنن در مکیل و موزون است، این سنت در مکیل و موزون است، در معدود نیامده مثلاً ده تا تخم مرغ بدهید دوازده تا بگیرید، می گویند اشکال ندارد، در معدود اشکال ندارد. این که اشکال ندارد نقدش است، نسیئه اش اشکال دارد چون ربای نسیئة یا ربا الفضل، روشن شد؟ چون این مباحث یکی از مباحث مهم است، آن وقت این یک بحث دیگر در این است که اگر شما آمدید به آن آقا، فرض کنید با مثال پنج کیلو گندم فروختید به شش

.....

کیلو چون جز موزون است، پنج کیلو گندم فروختید به شش کیلو، صحبت این است که آیا کل معامله باطل است؟ اصلاً لا ینعقد؟ این را ابوحنیفه اسمش را باطل گذاشت یا نه معامله درست است آن وصف زیادیش باطل است؟ اسم این را فاسد گذاشته، ما لا ینعقد، من گفتم در اصل کتاب هست این اشاره به مبنای حنفی هاست، چون گفتم کتاب روی فقه حنفی هاست، آنی که لا ینعقد باصله اسمش را گذاشتند باطل، آنی که ینعقد باصله لا ینعقد بوصفه، اسم این را فاسد گذاشتند، روشن شد؟ و لکن در فقه شیعه ما چنین فرقی نداریم، اشتباه نشود، فاسد و باطل در فقه ما یکی است، حالا من این مطلب را بخوانم چون ایشان یک توضیح هم داده یک مقداری باید، این بحث را آقایان ما چون متعرضش نشده بودند اصلاً کلاً در این بحث هایی که من دیدم آقایان نوشتند، این چند تایی که هست، من همه را ندیدم

و یقابل الصحّة البطلان فیاتی فی تفسیره

بعد می گوید پیش متکلمین و پیش فقها که دیگه وارد این بحث ها نمی شویم.

و الفاسد والباطل عندنا

این کلمه ی عندنا ای که ایشان می گوید شوافع است، شافعی ها

مترادفان، فکلّ فاسد باطل و عکسه، و عند الحنفیّة یفترقان فرق الأعمّ و الأخصّ - کالحيوان و الإنسان -؛ إذ کلّ باطل فاسدٌ

اگر باطل بود فاسد هم می شود چون اگر اصلش منعقد نشد به وصفش هم دیگه منعقد نمی شود.

و لیس کلّ فاسد باطلا.

ممکن است فاسد باشد اما باطل نباشد

فقالوا: الباطل ما لا ینعقد بأصله - کبیع الحرّ -

بروید یک شخصی را بخرید، اخیراً عرض کردم شاید دو سه سال پیش در مصر بود یک زنی به جای این که مثلاً شوهر، یک خانمی

به جای این که شوهر یک آقای باشد، مجلسی هم گرفتند مثل مجلس عروسی، بعد گفت من امه تو هستم، خودش را ملک او کرد،

زنی که حره بود به جای این که زوجه باشد گفت من کنیز تو هستم به عنوان ملک که ازهر هم دخالت کرد گفت باطل است، چنین چیزی نمی شود امکان ندارد، حر نمی شود عبد بشود.

علی ای حال ما لا ینعقد باصله کبیع الحر و الفاسد ما لا ینعقد دون أصله کعقد الربا؛ فَإِنَّهُ مَشْرُوعٌ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَيْعٌ، وَ مَمْنُوعٌ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ عَقْدٌ رَبًّا

البته ببینید دقت بکنید البته احناف فقط این جا نیست، حالا من یکمی خارج می شویم، حالا این اشکال ندارد چون در کل اصول تاثیرگذار است یک مقداری من این جا خارج بشوم، شبیه این بحثی که در این جاست ابوحنیفه در باب اجتماع امر و نهی دارد، ببینید! من دو تا مثال می زنم یکی صلّ و لا تصلّ فی الحریر، یکی صلّ و لا تغصب، این دو تا مثال صل و لا تصلّ فی الحریر، یکی هم صلّ و لا تغصب، آنی که در دنیای اسلام تا حالا مطرح شده تا این زمانی که من در خدمتتان هستم یکیش این است که هر دو مثل هم اند، هیچ فرق نمی کند، و در هر دو ملتزم به فساد می شود یعنی اگر نماز را در دار غصبی خواند باطل است، اگر در حریر هم خواند فاسد است، هیچ فرقی نمی کند. حالا این یکی لا تغصب مطلق است صلوة توش نیامده، می گوید فرق نمی کند یکی است، و لذا عرض کردم عده ای از اصولیین ما مثل خود ما، مثل سیدمرتضی، ذریعه سید مرتضی را نگاه بکنید، وقتی وارد بحث نهی در عبادات شده در ذیلش این هم دارد که گاهی نهی در عبادات مثل صلّ و لا تصلّ فی الحریر است و گاهی مثل صلّ و لا تغصب است، اصلا این ها دو تا گرفتند یعنی دو تا را یکی گرفتند، در هر دو فساد است، این یک رای و در هر دو نماز باطل است چون شبیه این است می خواهم بگویم.

رای دوم رایی است که الان در حوزه های شیعه کاملا جا افتاده، اما عرض کردم مثل سید مرتضی کاملا برایش جا نیفتاده بود و آن این که اگر گفت صلّ و لا تغصب این اجتماع امر و نهی است، اما اگر گفت صلّ و لا تصلّ فی الحریر نهی در عبادت است، اصلا یک بابی داریم اجتماع امر و نهی، یک بابی داریم نهی در عبادت و در باب نهی در عبادت مشهور بلکه شاید اجماع قائل به فساد باشند، اگر در حریر نماز خواند نمازش باطل است اما در باب اجتماع امر و نهی عده ای قائل به صحتند، البته مشهور قائل به فسادند، لکن

.....

عده ای قائل به صحت اند. و این ها دو باب اند، حتی شما می دانید در بحث اجتماع امر و نهی یکی از مقدماتی که هست هم در کفایه هست و هم در کتاب های دیگه، مرحوم نائینی و دیگران آقای خوئی یک بحثی را مطرح کردند که چرا این ها دو بابتند، این دو تا مثال دو بابتند، اصلا این را مطرح کردند، اصلا ضابطه باب اجتماع امر و نهی چیست؟ ضابطه باب نهی در عبادات چیست؟ روشن شد؟ و عرض کردیم یکی از عجائب کار قبل از سید مرتضی به حدود مثلا ۱۸۰ - ۱۷۰ سال مرحوم فضل ابن شاذان تا آن جایی که ما می دانیم در علمای شیعه اولین کسی است که این فرق را گذاشته، خیلی عجیب است، یعنی همان بحثی که الان شما در کفایه می خوانید یا الان کلمات مرحوم نائینی را می خوانید این را ایشان در سال دویست و خرده ای نوشته، ایشان نوشته باب اجتماع امر و نهی غیر از باب نهی در عبادت است، این مطلب را آن موقع نوشته یعنی نزدیک هزار و دویست سال قبل، هزار و دویست سال قبل مرحوم سید مرتضی، خیلی عجیب است، یک چیزی نزدیک دویست سال بعدش سید مرتضی نوشته که ذیلش قرار داده اما مرحوم فضل ابن شاذان قبل از ایشان به ۱۷۰ - ۱۸۰ سال نوشته که این ها دو بابتند و ایشان هم در آن جا اختیارش همین می شود، مرحوم فضل ابن شاذان که اگر گفت صلّ و لا تصلّ فی الحریر فاسد است، اگر گفت صلّ و لا تغصب صحیح است، اصلا این جا ایشان اجتماعی می شوند، هم بین این دو باب را فرق می گذارند، روشن شد؟ هم بین این دو باب را فرق می گذارند و هم قائل می شوند در اجتماع امر و نهی به اجتماع، می گویند نماز صحیح است اما اگر گفت صلّ و لا تصلّ فی الحریر در حریر نماز خواند نمازش باطل است، خیلی عجیب است، انصافش هم سیدمرتضی فوق العاده است، واقعا هنوز هم متحیریم چرا علمای قم نرفتند از ایشان استفاده بکنند هم در حدیث و هم در علوم عقلانی خیلی عجیب است قدس الله سرّه، این رای که الان بین اصحاب ما مشهور است.

رای سوم رای ابوحنیفه، فکر هم نمی کنم غیر از احناف قائل باشند، این می گوید هر دو از یک بابتند، این مثل این جا شد، خیلی عجیب است، صلّ و لا تصلّ فی الحریر با صلّ و لا تغصب هر دو از یک بابتند و آن باب اجتماع امر و نهی است. اول گفتیم هر دو از یک بابتند و آن باب نهی در عبادت، دوم این دو تا را فرق بگذاریم که عرض کردیم الان تقریبا اتفاق اصولیین ما این است، الان، سابق مخالف داریم اما الان این است.

سوم رای ابوحنیفه که خیلی عجیب است، هر دو از باب اجتماع امر و نهی است، این خیلی عجیب است، عجیبش این است، این شبیه همین جاست، وقتی گفت صلّ لا تصل، حالا با این که گفت و لا تصلّ فی الحریر می گوید نه، امر به ذات صلوٰة خورده نهی به وصف حقیقی خورده، مثل همین که، لا ینعقد باصل، روشن شد؟ یعنی این حرف عجیب و غریب را ایشان آن جا هم دارد و لذا گفته حتی اگر در حریر هم نماز خواند نمازش درست است، حالا اصحاب ما در حریر را که باطل می دانند، در غصبیش محل کلام است که مشهور باطل می دانند عده ای هم صحیح می دانند، ابوحنیفه به نظرم شاذ است، الان در ذهنم نیست چون تازگی بحث اجتماع امر و نهی را نگاه نکردم، البته اصحاب ما هم این کتبی که من دیدم مثل آقاضیا و این ها هم نیاوردند چون چیز عجیبی هم هست، ابتدائاً عجیب است دیگه، وقتی فرمود لا تصلّ فی الحریر با وجود نهی، می گوید چون امر به ذات هست، امر صلّ هست، چون امر صلّ هست این کار، البته من یک توجیه دیگه هم برای کلمات ایشان کردم حالا دیگه جاش این جا نیست یعنی یک توجیه دیگری غیر از این که از کلمات خود آن احناف در می آید، یک توجیه هم ما کردیم، حالا نمی خواهیم وارد آن بحثش بشویم، غرض این که این رای که فوق العاده هم انصافاً عجیب است، قبول هم نکردیم، قابل قبول هم نیست، ایشان می گوید حتی اگر در حریر هم نماز خواند نمازش درست است، روشن شد؟ شبیه این بحث این جا چون می گوید به اصل صلوٰة امر دارد، به وصف در حریر بودن نهی دارد، این جا هم همین طور، می گوید گاهی اوقات به بیع جائز است، وصفش جائز نیست، عین همان شد، فقط من توسعه ذهنی دادم چون آن مسئله که در تاریخ اسلامی از قرن دوم که دیگه اواخر قرن اول و دوم این بحث ها مطرح شدند، البته بحث اجتماع امر و نهی که هست این از زمان صحابه شروع شده، اصلاً ما هم که از امیرالمومنین داریم إذا صلیت فانظر فیم تصل و علی ما تصلّ، فإن الصلوٰة لا تقبل إلا من حیث امر الله، علی ای حال لکن به عنوان بحث اصولی دیگه از قرن دوم که قرن فقها باشد یواش یواش شکل می گیرد، این شخص معتقد است که صلوٰة در حریر هم صحیح است صلوٰة در دار غصبی هم صحیح است، این مجموعه تلقی علمای اسلام از این دو خطاب، این خوب در ذهنتان باشد و بحث قانونی لطیفی هم هست که آیا هر دو از اجتماع امر و نهی اند که ما ینسب إلی ابی حنیفه، هر دو از نهی در عبادتند کما این که در بعضی از کتب اصولی هست، اصولی ما هست یا کما این که نه این یکی است آن یکی است. حالا با

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۱۳۹۶/۷/۲۹

موضوع: : استصحاب : تنبیهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی: صحت و فساد

جلسه: ۲۷

صفحه ۱۷

این که چجوری فرق بگذاریم بحث دیگری است، کما علیه الان اصولیین شیعه یعنی الان متفق القول علیه است که بین این دو تا فرق

می کند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین